

رفت و رایات عالیّه تعاقب نموده تا دیسوهه و دهمیری حرکت نمود
 مخفی نماند که بجهت عروض عوایق میخواهد که بعد ازین
 جزئیات وقایع را باصل گذاشته و بکلیات حوادث پرداخته جوان خاصه
 را عنان گسسته یک اسپه در سواد این میدان دواند رسوائج این چهل
 سال را از جلوس خلافت پناهی مجملّا تمام سازد و منزه التوفیق *
 درین سال سکندر در قلعه مانکوت متحصن شد و امرای کبار
 هر روز جنگ انداخته کار برو تنگ ساختند خصوصاً محمد حسین
 خان خویش مهدی قاسم خان دران جنگها تردی کرد که اگر
 رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیگ کشته شد
 بر سر کویتو حسن کشته شد * ای سر کویت پندراز کربلا
 و آن تردد ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف سکندر میدید
 باعث اعتبار حسین خان گشته او را روز بروز بدرجات عالی رسانید
 و اولکهای معتبر در جایگیر او مقرر گشت تا عاقبت بحکومت
 لاهور رسید و بسیار جا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول
 انجامید و غله در اهل قلعه بسیار قیمتی شد و امرای نامی سکندر
 یگان یگان مثل مید محمود بارهه و غیران جدا شده بدرگاه آمدند
 سکندر مقدمات صلح در میان آورده پسر خود عبد الرحمن نامی
 را همراه غازخان سور بوسیلّه آنکه خان و پیر محمد خان بتاریخ
 بیست و هفتم ماه رمضان سنه اربع و ستین و تسعمایه (۹۶۴) بملازمت
 شاهنشاهی فرستاد و چند فیلی نامی پیشکش کرد و قلعه را سپرد
 و فرمان نوشتند که چون پور در وجه جایگیر سکندر بالفعل مقرر باشد و
 چون ولایت پایش را از دست افغانان مستخلص سازد خان زمان

قائم مقام وی شود و سکندر برای دامن کوه بجنونپور رسید و چون خان زمان جونپور را متصرف گشت او بر حسب فرمان ولایت گور را خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گوناگون پیش او آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم با حریفان همدست سابق لاحق گردید و روزگار دغا باز بساط نشاط او را هم در نوشت

دایم نه بساط عشرت افراشتنی ست
 پیوسته نه تخم خرمی کاشتنی ست
 این داشتنی ها همه بگذاشتنی ست
 جز ذره دردی که نگهداشتنی ست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و امرای دیگر بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل بمعسکر رسانیدند * و بتاريخ دوم شهر شوال سنه نهصد و شصت و چار ایات اجال بجانب لاهور متوجه گردید و درین یورش خانخانان را نسبت به اتکه خان بتقریب دویدن فیل خاصه شاهنشاهی بر سرپرده سرای او بدمظنگی واقع شد و اتکه خان در لاهور آمده همه پسران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا شبه مرتفع گشت و درین سال سلطان آدم کهکر در لاهور بومیده ملا عبد الله سلطان پوری بملازمت درگاه شرافت و در میان خانخانان و او عقد اخوت صورت بست و بحضور بندگان شاهنشاهی نزاعی که میان کمالخان و برادر زاده او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز و احترام تمام و انعام و اکرام موفور بجانب وطن مالوف مراجعت

فرمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعلام شاهنشاهی بجاناب دهلی
 فهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بمهد
 علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نورالدین محمد خواهرزاده
 پادشاه غفران پناه منعقد شد و جشن عالی ترتیب یافته نثارها و ایثارها
 وقوع یافت

و بتاريخ بیست و پنجم جمادی الثانی سنه خمس و ستین
 و تسعمائة (۹۶۵) موکب عالی بدهلی نزول فرمود و خانخانان دران
 ایام در هفته دو روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان مملکت مهمات
 بغیصل میرسانید و از جمله سوانحی که دران ایام روی داد قصه
 عشقبازی خانزمان امت بشاهم بیگ محملا آنکه در ملازمت پادشاه
 غفران پناه در صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلك
 قورچیان انتظام داشتند یکی خوشحال بیگ درم شاهم بیگ که پسر
 ساربان باشی شاه طهماسب بود هر دو در حسن خلق و خلق
 یگانه زمانه و در شیوه دلیری نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز
 بجاناب سنبل تعیین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظری داشت و
 زبان حالش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تخته هستی نبود از عالم و آدم

که جان در مکتب شوق از تمنای تو میزد دم

که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم

شرابم خون کبابم دل ندیمم درد نقلم غم

و چون بعد از حادثه غفران پناهی بملازمت شاهنشاهی رسید بشاهم

بیگ که داخل قورچیان درگاه بود پیمان بایمان موکد شد و از حدود

لکهنو کهان در دهلی خفیه بطلب او فرستاد تا فرار نموده باو
 ملحق گردید و خان زمان برنگ خبایت ما وراء النهر که جوانان را
 پادشاهی بر داشته هنگامه بهار را بجهت شوق و انبساط کرم
 میدارند پشاهم بیگ نیاز مندی تمام پیدا کرده او را پادشاهم
 میگفت و خود را در رضای او باخته و تسلیم کرده و اکثر اوقات یتاق
 گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتش قیام می نمود
 و امثال آن و فقیر از مرحومی و مغفوری امیر ابو الغیث بخاری
 دهلی رحمة الله علیه که شاهم بیگ نسبت ارادت گونه بمیر
 داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به
 جونپور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربی است
 به نماز با جماعت و درود و تلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیار مقید
 بود و نظربر نامشروعات نمی انداخت و خان زمان نیز بنا بر تبعیت
 او بصفت تشریح و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم بیگ
 محتسبان در اردوی خود گذاشت تا با سر معروف و نهی مذکور
 قیام نموده کسر ملاحی و مناهی کنند و میر سید محمد مکی را که
 بهفت قرأت قاری کلام مجید و جامع این اوراق نیز در سنبل قرآن
 پیش او در زمان اسلم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم بیگ
 نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد کونکان کم
 بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت بضد مبدل شد
 عمری بشکیب می ستونم خود را

در شیوه صبر می نمودم خون را
 چون عشق آمد کدام صبر و چه شکیب
 المدة لله آزمون خون را
 شاهم بیگ برزن لوی آرام جان نامی که بسیار دلربا و شیرین
 حرکات بود بموجب آنکه

به مقبولی کسی را دست رس نیست
 قبول خاطر اندر دست کس نیست
 بسا لوی و ش شیرین کوشمه
 که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
 بسا زیبا رخ و شیرین شمایل
 که سویش طبع مردم نیست مایل

مایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با
 آنکه خانزمان آن لوی را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت بشاهم
 بیگ ایثار کرد و شاهم بیگ روزی چند با او بکام دل بوده و او را
 به عبد الرحمن بن سوید بیگ که صحبت جانی با او داشت بخشید
 و گذاشت چون اخبار خانزمان بمعرض درگاه رسید غیرت شاهنشاهی
 تاب نیاورده فرمان طلب شاهم بیگ بنام خانزمان از آگره و دهلی
 بچون پور صادر شد و فرمانی دیگر بنام جایگیر داران آن حدود صدور
 یافت که اگر خانزمان درین باب اهمال ورزد بر سر او اغناغ یعنی
 جمعیت کرده بسزا رسانند خان زمان برج علی نام معتمدی را از
 نوکران خود بجهت تلافی این تقصیرات و تدبیر کار از دست رفته
 بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پیر محمد خان

که نیابت مطلق از جانب خانخانان داشت و منزل او بر سر برجی بود رفته پیغام گذارد و شاید سخنی درشت همدرین ضمن گفته باشد پیر محمد خان او را از بالای برج پایان انداخت تا خورد گشت و از قسوت قلب بقیقهه گفت که این مردک حالا مظهر اسم خود گردید خانزمان این خبر شنیده دل بمفارقت شاهم بیگ نهاده بزبان حال می گفت

وصل چو سرزد ز ولایت برون * باد فراق ز نهایت برون
 در هوس وصل بود سینه سوز * و تداؤ بدکانچه موئینه دوز
 و بحسب ضرورت او را رخصت برگزید سره رپور که هرزه گروهی
 چونپور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود داد تا ایامی
 چند در آنجا بسیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفاء نائره
 غضب شاهنشاهی شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن
 بیگ را گرفته در انقبصه که حوض آبی صاف و باغی روح افزای و
 عمارتی دلکش میان حوض دارد جای نزه و مرفه است آمده بسر
 میبرد تا آنکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ
 بمقتضای آنکه

سرود و عاشقی و می پرستی * سبب شد هر سه چیز از بهر مستی
 شراب و عاشقی چون شد بهم بار * معاف الله بر سوائی کشد کار
 از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم
 بیگ از و آزرده خاطر گشته آن صحبت در ساعتی بعد اوت
 انجامید

دیده ام بسیار کز سیر سپهر پیمدار

دوستان دشمن شدند و دوستیها دشمنی

و از روی غرور و مستی شراب و جوانی فرمود تا عبد الرحمن را بستند و آرام جان را بگمان آنکه اول از و بود از منزل عبد الرحمن طنبیده باوی صحبت داشت و سوید بیگ برادر خورد عبد الرحمن بیگ از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالاخانه که شاهم بیگ با آرام جان بران بود نمود و شاهم بیگ بمدافعه برخاست و جنگ شد دران حالت مستی تیری بمقتل او رسید و بان درگذشت و این مصراع تاریخ یافتند که

برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

مخفی نماند که چون آه ساقط گردید نه صد و شصت و سه تاریخ می شود باوجود این درین جا تردد است که ایا قضیه شاهم بیگ درین حال واقع شده یا در سال گذشته و قیاس ثانی است والله اعلم و عبد الرحمن بیگ خلاص یافته بدرگاه آمد و تربیت یافت و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا باب گذر تعاقب عبد الرحمن بیگ نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل بریان مایوس بازگشت

در ماتم شمس از شفق خون به چکید
مه روی به کند و زهره گیسو به برید
شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح
برزد نفسی سرد و گریبان به درید

و خان زمان دران چند سال بانداک مردم با فوج بسیار از افغانان جنگهای مردانه کرده فتح نمود و جنگهای او کارنامه بود برجریده

روزگار از آنجمله جنگ لکنو است که حسن خان بچگونگی با بیصمت هزار کس آمد و خان زمان مجموع از سه چهار هزار کس زیاده نداشت و تا زمانی که غنیم از آب کروی گذشته با فوج بهادر خان جنگ انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر آوردند که غنیم در آمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراغ بال بازی میکرد باز گفتند که فوج بیگانه مردم ما را برداشت آن زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه سرا پردها را بتاراج می بردند تمام لشکر او پریشان شده بود بهادر خان را گفته حالا تو برو بعد ازان خود باندک مردمی که داشت طبل نواخته به جنگ در آمد و خصم را برداشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته پشته و از مرده توده ساخت و مظفر باز گشت و همچنین در چون پور با کوریه که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را در بدگاله خوانده با سی چهل هزار سوار تخمیدنا بجونپور رسید و حشم و خدم خان زمان تمام در جنگ بغارت رفت و زمانی که خان زمان از سر سفره برخاست غنیم سفره را همان طور گسترده یافت و شروع در تاراج کرد عاقبت خان زمان با جمعی معدود بر آمده دمار از روزگار افغانان بر آورد و کشت و اسیر ساخت و چندان غنیمت یافت که لشکرش را آرزوی هیچ چیز نماند و الحق باقبال شاهنشاهی فتوحاتی که او و برادرش با جماعه خویش در شرق رویه هندوستان نمودند از کم کسی بوجود آمد و اگر داغ معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هر دو برادر سمت پادشاه نشانی داشتند اما آخر الامر همه تردد و سعی را بخاک

مذلت یکسان ساختند

بسانام نیکوی پنجاه سال * که یکنام زشتش کند پایمال
و باقی احوال ایشان در سنوات استقبالی مذکور میشود انشاء الله
تعالی و درین سال خان خانان صاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ را
که خالی از صفت شرارت و خبث درونی نبود بسیارست رسانید
و در هفدهم محرم مکرم سنه خمس و ستین و تسع مائة (۹۶۵)
موافق سال سوم از جلوس موکب عز و اقبال در شهر آگره
اجال فرمود و درین سال نصب و عزل و صعود و هبوط پیر محمدخان
واقع شد و سبب آن بود که پیر محمدخان از ملائی باستانی رسیده
چنانکه گذشت رائق و فائق جمیع مهمات ملکی و مالی بتقریب
نیابت خانخانان شده بود و تمامی ارکان دولتیه منزل او رفتندی
و کم کسی بار یافتندی و سامانش بمثابه رسیده بود که روزی در
اثنای توجه از دهلی باگره خانخانان با پیر محمد خان شکار
افغان براهی می آمد مقارن این حال خانخانان از رکب داران
خاصه پرسید که هیچ توشه در رکب خانه است که گرسنه ایم پیر
محمد خان در حال گفت که ما حضری خواهد بود اگر فرود آیند
کشیده شود خان خانان با حشم خویش زیر درختی فرود آمد و
سی صد کاسه شربت و هفت صد چینی طعام بوتغون (?) از رکبخانه
پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگرچه هیچ
ظاهر نساخت اما در باطن او غیرتی عظیم راه یافت
مگر تویی خبری کاندوین مقام ترا
چه دشمنان حسودند و دوستان غیور

و چون باگروه رسیدند روزی چند تکسری به مزاج پیر محمد خان راه یافت و خان خانان بعیادت رفت یکی از غلامان پیر محمد خان که عادت بمنع اهلای و اشراف کرده بودند مانع آمد و گفت که تا رسیدن دعای توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان را از این معنی حیرت بر حیرت افزوده می گفت

بلی خود کرده را در میان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بان ضعف دویده آمد و پس از خرابی بصره بعد از خواهی میگفت که معذور فرمائید که دربان شما را نشناخت خان خانان جواب داد که شما هم باوجود این وقتی که خان خانان درون رفت از نوکران خانی هیچکس را نگذاشتند غیر از طاهر محمد سلطان میر فراغت که بتلاش بسیار خود را بدانجا رسانید سبحان الله هرگاه احوال آن مردم این بوده باشد خود را چه گویم

مرو بر درگاه سلطان کز و کار تو نکشاید

دلیلی بس بودگر اهل عقلی منع دربانش

و خان خانان ساعتی نشسته از آنجا بدر آمد و در فکر پیر محمد خان شد بعد از دو سه روز بدست خواجه اسینا که آخر خواجه جهان شد و میر عبد الله بخشی و جمعی از ملازمان پیغام به پیر محمد خان فرستاد که یار داشته باشی که تو بوضع طالب علمی و نامرادی بقندهار آمدی و چون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص متصف یافتیم و بعضی از خدسات شایسته نیز از تو بوجود آمد ترا از رتبه اسفل سافلین فقیری و طالب علمی پدایه اعلی علین

سلطانی و خانگی و درجه امیر الاسرائی رسانیدیم اما چون پرداخت دولت و جاه در حوصله تو نیست احتمال انگیز فتنه و فساد در تو باقی است بنابراین از تو هم چند روز اسباب غرور ترا اندزاع مینمائیم تا مزاج فاسد و دماغ مغرور تو بحال آید الان مناسب چنان است که علم و نقاره و اسباب هشمیت را بسپاری پیر محمد خان بموجب فرموده عمل نموده ان مواد پندار را که خیلی مردم امی را مخاطب ساخته و می سازد و از جاده مروت و فتوت انداخته و می اندازد و با غول بیابان رفیق گردانیده و میگرداند در لحظه بکسان خانگی سپرد و همان ملا پیر محمد که بود شد بلکه بد تر از آن گشت

عاریت است هرچه دهد گردش سپهر

عارض بود بیاض که بر گرد آمیاست

و مقارن آن حال مولانا را بقلمه بیان فرستادند در آنجا محبوس بود و از آنجا هر چند رساله در باب برهان تمنع که عبارت است از ما حصل کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا در میان متکلمین بحنی مشهور است و غیر آن بنام خانخانان نوشته و وسیله استشفاع و استخلاص خود ساخته فرستاد بود مندی نیامد

دل شیشه ایست چون شکنی کی شود درست

ظرف کلال نیست که سازی و بشکنی

بعد از چند روز او را از بیانه بحکم خانخانان بمکه معظمه فرستادند و هنوز در گجرات بود که فترات خانان شد و او باز گشته بملازمت شاهنشاهی رسید و خطاب ناصر الملکی یافته به تعاقب خانخانان نامزد گشت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

و منصب و کالت خان خانان بجای پیر محمد خان حاجی محمد خان میسنانی که او هم از نوکران خانی بود انتقال یافت و این مصرع حسب حال بود که

سگ نشیند بجای گپائی

و شیخ گدائی کنبوه پسر جمال کنبوی شاعر دهلوی را بتقریب اشنائی خان خانان که بعد از شکست ثانی هند در ایام غربت در گجرات باو بهم رسیده بود بر جمیع اکبر هندوستان و خراسان تقدیم داده منصب رفیع القدر صدارت برو مسلم داشتند و خان خانان بلکه شاهنشاهی نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که ازان سراسر تکلف می بارید و دکان تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون ازان زمانی که بنامی اسلام در هندوستان واقع شده حق سبحانه و عزتانه اعیان و اشراف دنیا دار بخلاف مشایخ کبار این دیار را همیشه رعیت مرشت و محکوم طبیعت و پست فطرت انفریده و جاه جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز به تزویر دیگر و نفاق ذاتی و بدنامی و جامه سروری و سرداری بر قامت همت ایشان کوتاه آمده است اکبرایمه ازین معراج شیخ گدائی که در علو نسب او هم سخن داشتند و خانه بخانه در ماتمی عظیم افتادند و سر کبرنی موت الکبراء اشکارا شد

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب * یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود
و او قلم نهیج بر اراضی مدد معاش و اوقات خانزادهای قدیم
کشیده هر کس را که رزالت دربار او میکشید سیورغال میداد و الا
فلا و با وجود ان نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمین

انعام مدد معاش میروید بلکه کمتر او را عالم بخشش توان گفت
و اعیان و اشراف ولایت هم که می آمدند از مهر ترفع و تحکم
و تصدیر بیدموقع او نیز بودند و بعضی خود را باین تسلی میدادند که
ان الجہول اذا تصدیر بالغنی * فی مجلس فوق العلیم الفاضل
فہو الموخر بالمعالی کلہا * کتقدم المفعول فوق الفاعل
گر فرو تر نشست خاقانی * نی ازرا عیب و نی ترا ادب است
می نہ بینی کہ سورۃ اخلاص * زیر ثبت ید اہی لہب است
و میر سید نعمت رسولی کہ مذکور شد قطعہ گفته در جوامع و
صوامع شہرت داد و خبثہا انرا در مسجد و دیوان خانہ شیخ گدائی
نوشتند تا خواند و محو ساخت اما فایده نداشت و این بیت از ان
جملہ است

نام گدائی مہر نان گدائی مخور * زانکہ گدائی بدست روی گدائی سیاه
و ازو بعضی اثار بی اختصی و بی رائی و بد راہی نسبت بہ
بندگان شاہنشاهی ظاہر شد کہ بجای خود مذکور شود و درین ایام
پیش قدوۃ الاکابر میر عبد اللطیف کہ از اعظم سادات سیفی
قروین است و از ولایت عراق در سال نہصد و شصت و سه بہند
آمده بود شاہنشاهی دیوان لسان الغیب بنیاد کردہ سبق
میخواندند و پسر رشیدش ملکی ملکات حمیدہ اطوارعی امیر کہ
مظہر الولد الحر یقندی بابائہ الغر مسمی بدیر غیات الدین
الملقب بہ نقیب خان است و در علم سیر و تواریخ و اسماء رجال و
سایر محاضرات آیتی است از آیات روزگار و بر کئی از برکات زمانہ
و ثانی لوح محفوظ است و جامع این منتخب را بار نسبت ہم

عهدی و هم درسی و عقد اخوت دینی است حالا در ملازمت شاهنشاهی بخواندن علم تاریخ و سایر کتب نظم و نثر روزانه و شبانه اشتغال دارد

و در سده سده و ستین و تسعمایه (۹۶۶) فتح قلعه گوالیار شد و غلامی بهیل خان نام از عدلی که متخصص دران بود آمان طلبیده کلید سپرد و * فتح باب قلعه گوالیار * تاریخ یافتند و درین سال سنکرام خان نام نیز غلام عدلی قلعه رننه پور بدست رای سرچن هدا فروخت و مجمعی آن واقعه این است که پیش از آنکه شاهنشاهی بلده آگره را محط رحال اقبال سازند و جمعی را از امرای مثل هند و بیلک مغول و غیران به تسخیر قلعه رننه پور نامزد فرموده بودند آن جماعه سنکرام خان را در قید داشته اطراف و نواحی قلعه را تاختند اما کاری نساختند و چون بدانه در وجه جایگیر حبیب علیخان که یکی از نوکران خانخانان بود بساور و توده ترکعلی که بتوده بهیون مشهور است بپغنائی خان مقرر شد و حبیب علیخان را سرداران لشکر اعتبار کرده امرای نواحی را تابعین او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت یکسال در محاصره داشت کار بر اهل قلعه تنگ آوردند و سنکرام خان مقدمات صلح در میان آورده سفیری التماس نموده بجهت خاطر نشان ساختن بعضی مقدمات نزد خود طلبید خوانین والد فقیر را با حاجی الحرمین الشریفین حاجی بهیکن بساوری بجهت اصلاح این مهم انتخاب نموده فرستادند بعد از رد و بدل بسیار سنکرام خان سپردن قلعه را مشروط بچند شرط ساخت از ان جمله دادن پاره خرجی از نقد و جنس و مهم

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تقاعد و تکامل ورزیدند و زر هم نداشتند که بدهند و گمان فتح بقره و غلبه هم علاوه آن شد و قلعه را برای سرجن داد و هرچه خواست ازو گرفت و سعی چندین ساله این جماعه پریشان نامشکور گشت و سنکرام خان بهمراهی حاجی خان الوری بگجرات رفت و رای سرجن قلعه را باذوقه و یراق استحکام داد و او بتقریب زر داری و جمعیت بعضی پرکنات حوالی قلعه را نیز متصرف شد و حبیب علیخان و امرا بعد از مدتی که ناخت و باخت کردند متفرق شده بجایگیرها رفتند و درین سال جمال خان غلام عدلی که چنار را متصرف بود و کیلی بدوگاه فرستاده التماس نمود که اگر کسی شایسته کردن را فرستند قلعه را باز سپارد و خانخانان مهر علی بیگ سلدوز را که آخر بموتبه خوانی رسیده حاکم قلعه چنار گشت همراه وکیل جمالخان با فرمان استمالت فرستاد و همدران ایام چون فقیر از خانه برآمده و از بسارر بقصد طاب العلی بیگ رسید بمهر علی بیگ آشنا شده در منزل او می بود و مهر علی بیگ مبالغه بسیدار باوندلی مرحومی شیخ مبارک ناگوری رحمة الله علیه والد مرحومی مغوری شیخ سلوکشاه طاب ثراه نمود کار بجائی رسانید که اگر فلانی درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را بر طرف میسازم و هر دو عزیز نام بوده بتقریب مروتیهای آشنائی مصلحت در رفتن فقیر دیده خواهی نخواهی الحاح مرافقت نمودند تا درعین بشکال بجهة استرضای خواطر اساتذده باوجود نوسفری از تحصیل علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و لکنو

و چونپور و بنارس سیر کزان عجائب عالم دیده و بصیحت بعضی
از مشایخ و علمای کبار آن دیار رسیده در فیه قعدة سنه سته و ستین
و تسعمایه (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار در آمده شد و جمال خان
کسان باستقبال او فرستاده مهر علی را اندرون برد و جمال شیر شاهي
و سلیم شاهي و یراق قلعه داری نموده بمرام مهمانداری کما
ینبغی پرداخت چون فرمان استمالت مشتمل بر انعام پنج پرگنه
از نواحی چونپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او توقعات دیگر
نموده و تکلیفات مالیطاق کرده مهر علی را تا زمانیکه جواب
عرضداشت او از درگاه بیاید خواست که معطل دارد درین ضمن
از روی پرکاری حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح
خان افغان ^{پنی} که با جمعیت تمام در قلعه زهداس بود جدا و عده
قلعه میداد و مهر علی چون بر مکر و فریب او آگاه شد و بخاطرش
توهمی از فتح خان نیز راه یافت که مبادا بایکدیگر هم عهد شده
ضرری با و رسانند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آمده و میان
را همانجا گذاشته از آب گنگ بصد اضطراب گذشت و با جمال خان
صحبت بلطایف الحیل داشته و دار و مدار می کرده بتقریب باز
آوردن مهر علی و صلح و صلاح وقت شام بر کشتی نشسته قصد
عبور نموده آمد اتفاقا کشتی در ورطه هایل بدامن کوه افتاد که
متصل بدیوار قلعه است و تند بادی غریب برخاسته ان را متزلزل
ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبانی نمی کرد کشتی

امید دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره ذره شده بود
رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است
نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جنگل دامن کوه چنار بمسکن و ماوای شیخ محمد غوث که از
کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خویشان
شیخ دو چار گشته غاری نمود که آن بزرگوار دوازده سال دران
منزوی بوده اوقات بغذای برگ و میوه درختان بیابانی میگذرانید
و کار او به برکت دعوت بجائی رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار
هر اخلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند و بعد از آنکه مهر علی
باگره آمد قلعه چنار را فتو غلام عدلی در تصرف آورد و در
سنه سته و ستمین و تسعمایه (۹۶۶) شیخ مشار الیه با مریدان و
معتقدان و کرو فر تمام از گجرات باگره رسید و شاهنشاهی باعتماد
درست او را دیدند و شیخ گدائی را بموجب تنگ چشمی و نفاق
و حسدی که ایمه هندوستان را با هم دیگر لازمۀ ذاتی است آمدن
او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامد

به نوز خرد این سخن روشن است

که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

و خان خانان نیز بتقریب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده
بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایستی نکرد بلکه مجالس
متعدد منعقد ساخته و رساله شیخ محمد غوث را که در انجا کیفیت
معراج خود بیان کرده گفته که در بیداری مرا مجالسه و مکالمه با
حضرت رب العزة عز شانه واقع شد و بر حضرت رسالت پناهی

صلی الله علیه و آله وسلم تقدیم کردند و امثال این خرافات که عتلا و نقلا منصوم و معلوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده هدف تیر ملامت ساختند تا بخاطر آزرده بگوالیار رفت و بلوازم مشیخت و ارشاد به پرداخته بجاگیریک کرد که داده بودند قناعت نمود *

درین سال بهادر خان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت مالوه که باز بهادر پسر سزاول خان در تصرف داشت تا قصبه سپری رسیده بود که فترات خان خانان شد و باز گشته آمد و برخصمت خان خانان بدرگاه پیوست *

و همدرین سال حسین خان از اندری باگره آمد و با چندی از سرداران نامی جانب زنتهذبور رفته در سوپر توندهای مردانه کرد و نمایان ساخت از آنجا حمله بر قلعه زنتهذبور برد چنانچه رای مرجن را در جنگ برداشته گریزانده بدرون قلعه برد و از حساب گرفت و بتقریب بر همزدگی معرکه خان خانان آن معرکه را ناتمام گذاشته بگوالیار آمد و از آنجا قصد مالوه داشت که خان خانان او را باگره طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی سنه سبع و ستین و تسعمایه (۹۷۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب چون عبور نمودند جمعی از غرض گویان که حسد بر استقلال و کالت خان خانان داشتند خصوصا ادهم خان که بسبب نسبت فرزند بی ماهم اتکه درجه تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته سخنان خان خانان بعرض رسانیدند و الحق شاهنشاهی هم که تصرف نافذ در ملک نداشتند و از مهر بعضی خرجهای ضروری گاه گاهی

معطل می ماندند و خزینده اصلاً نبود و نوکران پاشادهی همه جایگیرهای زبون و پریشانی احوال بر وجه کمال داشتند و ملازمان خان خانان همه بسامان و صرفه الحال می خواستند که معرکه بطرحی دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اِذَا ارَادَ اللهُ شَيْئًا هَيَّا سَبَابَهُ دَوَاءً جمع شد

چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود

و نزدیک بسکندره راؤ که نصف راه دهلی است ماهم آنکه بعرض رسانید که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعفی طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکند لاجرم عنان توجه بآن صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی باستقبال آمده و باتفاق هم دیگر سخنان چون گاه را کوهی در نظر

نموده خاطر شاهنشاهی را بر خان خانان گران ساختند

خال و خط و زلف و ابرویت همه یکجا شدند

از برای کشتن مسعود محضر میشود

و کار باین جا رسانیدند که خان خانان قدوم موکب همایون را در دهلی از سعی ما دانسته در عزم انتقام خواهد بود و ما را مجال مقاومت بار نیست و مناسب همان است که رخصت مکه معظمه بیابیم شاهنشاهی بمغارتت ماهم آنکه نتوانستند دل نهاد و تسلی ایشان داده بخان خانان پیغام فرستادند که چون بی استصواب و رضای شما این قدر راه آمده ایم مقربان ما همه متوهم شده اند انساب آنست که ایشان را استمالت دهید تا بخاطر جمع توانند در خدمت ما قیام داشت خان خانان خواجه

امینا و حاجی محمد خان سیدستانی و ترمون محمد خان را که مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذرآمیز مشتمل بر اظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این سخنان بدرجه قبول نیفتاده نام بردگان هم رخصت انصراف نیافتند و شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه کار و بار از پیش خود گرفته آوازه تغییر مزاج شاهنشاهی از خان‌خانان در انداختند تا شهرت تمام یافت و امرا یکی بعد از دیگری از آگره بجانب دهلی راهی شدن گرفتند و این معامله بعینها معامله سلطان ابو سعید مغول بود با امیر چوبان که وزیر پادشاه نشان بود و در کتب تواریخ مذکور است و مشهور مرالدنیا کدأب الحمار اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت ظاهر شد

چون دولت خواهد آمد بنده را * همه بیگانگانش خویش گردند
 چو بر گردد زمان نیک بختی * در دیوار بروی نیش گردند
 و پیش تر از همه قیام خان کنگ این راه را هر کرد او هر کس را
 که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه بزیردستی
 منصب و جای گیر امیدوار ساخته پایه تقرب او می افزودند
 و از جهت رعایت حزم در پی استحکام قلعه شدند و خان‌خانان
 در آگره با جمعی از مخصوصان خویش کنکاش طلبید رای شیخ
 گدائی با چندی دیگر این بود که پیش از آن که پله گران شود خود
 پایلغار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حصاد
 فساد نباشد خان‌خانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج
 شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر صحبت راست

نیاید و صورت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از آنکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهادن موجب خسران ابدی است چون همیشه سیر اماکن شریفه مرکوز خاطر وی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه ناگور رود و بر مافی الضمیر خویش اطلاع داده همه را زخصت درگاه داد و بهادر خان را که از مالوه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانید و محمد امین دیوانه را از حبس قلعه بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقائنی نیست هیچ اقبال را چند آزمودستی

خود اینک لایقا مقلوب اقبال ست بر خوانش

و اهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیه رفتن پنجاب دارد و شاهنشاهی از دهلی بدست میر عبد اللطیف قزوینی پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق استقلال بذات خود و چون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از پرگنات هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهای شما محصول آنها هر جا که باشید میرسانیده باشند خانخانان بسمع رضا شنیده از میوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از ولی بیگ ذوالقدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدی قاسم خان کسی دیگر نماند و از ناگور اسباب حشمت را از نقاره و علم آنچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و شیخ گدائی نیز

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سر مضمون

و کل اخ یفارقة اخوه * لعمر ابدیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبه جهجر رسیده بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل شاه ابوالمعالی بملازمت رسیده از خبط دماغ خواست که سواره دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان سپردند و همدران منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد خبر برهمزگی معامله یافته و اسباب تفرقه خانخانان شنیده بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و علامات خانی داده اورا بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد خان بتعجیل رفت و بتانی در ناگور توقف نمود از یکدو منزل در رقعہ نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل اساس عشق محکم همچنان

با غمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن سردانه اما نزدیک رسیده توقف کردن نامردانه و بعد از آنکه شاهنشاهی بدلهلی مراجعت فرمودند مدغم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند و خانخانان از جهة ملاحظه مالدیوراجه جوده پور که با جمعیت تمام سر راه گجرات گرفته بود از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بسیار یافته مایوس شد و باغوايي بعضی دیو مردم عازم پنجاب گشت و اهل و عیال و اموال را بهمراهی خلف صدق خود میرزا عبدالرحیم

که حالا بمنصب خانخانانی و سده سالاری مخصوص است در سن سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده خانخانان بود نگاهداشت و خبر در دیدال پور رسید که دیوانه مذکور آن همه اسباب و اشیا را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانگی رسانید و خواجه مظفر علی دیوانه را که آخر مظفر خان گشت و درویش محمد اوزبک را با سخنان نصایح آمیز و دلایم نزد دیوانه فرستاده باشد که تا از حرکات شذیع خود پشیمان شده باصلاح باز آید اما دیوانه را سگ گزیده بود

ای عاقلان کذاره که دیوانه مست شد

و خواجه مظفر علی را بسته بدرگاه فرستاد و خانخانان را این شکست بیشتر از همه باعث داشکستگی شد و از انجا بدلی پریشان جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایر امرای پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی برگنه دکهدار بموضع کنور پهلو سر راه بر خانخانان گرفتند و جنگ عظیم در پیوست و حسین خان خویش مهدی قاسم خان درین جنگ ترده ها کرد و زخم شمشیری بچشم او رسید که گویا چشم زخمی بود بحال او از خانه زین بزمین آمد و او را مقید ساخته همراه ولی بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چندی دیگر از سرداران بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غذایم نامحصور بدست اتکه خان و لشکرش افتاد از آن جمله علم مرصع بدرر و جواهر بود که

خانخانان دران سال بنذر مشهد مقدس اقدس امامی که مخدومی
مولوی جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان
گفته اند که

سلام علی آل طه و یسن * سلام علی آل خیر الذبئین
سلام علی روضة حلّ فیها * امام یباهی به الملك والدين
امام بحق شاه مطاق که آمد * حریم دژش قبله گاه سلاطین
شکاخ عرفان گل باغ احسان * در درج امکان مه برج تمکین
علی ابن موسی رضا که ز خدا پیش * رضاشد لقب چون رضا بودش آئین

علی ساکنها الرحمة و الراضوان ساخته میخواست که ارسال دارد
و میگویند که قریب بیک کرور زر بآن خرج شده بود و قاسم ارسال
علم امام هشتم تاریخ آن یافته آنکه خان انرا مع غنیمتهای دیگر
بدرگاه فرستاد و داخل خزینه عامه شد و از غرایب اتفاقات آنکه
درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قددهاری است اولچه ساخته
بنام خود مشهور گردانید و شصت هزار تنکه نقد با و در عوض آن
حکم فرموده پرمید که این قدر مبلغ چون امت و او در بدیهه
لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنکه افزوده یک
لک درصت انعام داد و کویا اختر در گذر بود که معاً فدرات واقع شد
و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است

من کیستم عذرا دل از دست داد * وز دست دل به راه غم از پا فتاده
دیوانه وار در کمر کوه گشته * بی اختیار سر به بیابان نهاده
گاهی چو شمع ز آتش دل در گرفته * که چون فتیله با دل آتش فتاده
بیرم ز فکر اندک و بسیار فارغم * هرگز نگفته ایم کمی یا زیاده

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم

دلت جمعست از حال پریشانی که من دارم

و خانخابان همین طور با وجود آنکه در خزینه هیچ نداشت یک
لک تنگه به رام داس لکهنوی که از کلانتران اسلیم شاهی دروادی
سرود او را ثانی میان تان سین توان گفت و در خلوات و جلوات
با خان همدم و محرم بود و از حسن صوت او پیوسته آب در دیده
میگردانید در یک مجلس از نقد و جنس بخشیده و همچنین
هجاز خان بدازی را که که اولاً در سلك امرای افغانان داخل بوده
علم و تقاره و طوغ داشت بعد از آن در آخر عمر ترک سپاهی گری
نموده و بمدد معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت
استقامت یافت در صله قصیده که منیل بنام خان ساخته بود
یک لک تنگه نقد انعام داده او را امین تمامی سرکار سرهند ساخته
بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصید این است که مطلع

چون مهره نگین سما شد فرو به آب

پرکار خاتمش به زمین داد لعل ناب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شناسی عالم
بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که لک در نظر همت بلند
خانی حکم یک داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند
بوی وفا گریزند از کسی * پای پیوستش ز خسرو بسی